

هو العليم

متن كامل روايت عنوان بصرى با ترجمه آن

علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى رضوان الله عليه

روح مجرد، ص ۱۷۶

این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیه آن امام همام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نمائیم تا محبین و عاشقین سلوک إلى الله از آن متمتع گردند:

أقول: وَجَدْتُ بِحَطِّ شَيْخِنَا الْبُهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّي: نَقَلْتُ مِنْ حَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِي رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا آخَذْتُ عَنْ مَالِكِ.

«می‌گویم: من به خط شیخ ما: بهاء‌الدین عاملی قدس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتیم: شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی (شهید اول) گفت: من نقل می‌کنم از خط شیخ احمد فراهانی رحمة الله از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت. او گفت: حال من این طور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم.

چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همان طوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.»

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ عَائَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَنْ مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وردم و

¹ در «أقرب الموارد» گوید: «عُنُونُ الْكِتَابِ عُنُونَةٌ: كَتَبَ عُنْوَانَهُ وَيُقَالُ: عَلَوْنَهُ وَعَنَّهُ وَعَنَّهُ وَعَنَّاهُ وَالاسْمُ: الْعُنْوَانُ. عُنْوَانُ الْكِتَابِ وَعُنْوَانُهُ وَعُنْيَانُهُ وَعَيْنَانُهُ: سِمَتُهُ وَدِيَابَجَتُهُ؛ سُمِّيَ بِهِ لِأَنَّهُ يَعْنِي لَهُ مِنْ نَاحِيَّتِهِ. وَأَصْلُهُ عُنَانٌ كَرْمَانٍ. وَكُلُّ مَا اسْتَدَلَّتْ بِشَيْءٍ يَظْهَرُكَ عَلَى غَيْرِهِ فَعُنْوَانٌ لَهُ؛ يُقَالُ: الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ.»

ذکر باز مدار! و علومت را که می خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنان که سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِي خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِلِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْعَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیر جزئی را هم تفرس می نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی کرد.

پس داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می خواهم تا قلب جعفر را بهمن متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا وَ لَمْ أُخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِيَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.
فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي.
فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصه به خانه ام باز گشتم؛ و بجهت آن که دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جائی که صبرم تمام شد.

در اینحال که سینه ام گرفته بود و حوصله ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.»

فَلَمَّا حَضَرَتْ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ:

مَا حَاجَتُكَ!؟

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا لَيْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ: اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

«پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟! گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابلدر منزل حضرت نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و

فرمودند: بنشین! خداوندت پیامرزد!

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟!

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیهات چیست؟! گفتم: (پدر بنده خدا)

حضرت گفتند: خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موفّق بدارد ایابو عبدالله! حاجت چیست؟! من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَأَرْجُو أَنْ اللَّهُ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي

الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِمَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فَيَنْفُسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می خواهی؟! عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می شود. پس اگر علم می خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عملکردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَ، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يَدْبُرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَ هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْفِقَ فِيهِ؛ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمَرْأَةِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهِذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَإِبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بِاطِلَالٍ. فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْزَرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾

^۱ آیه ۸۳، از سوره ۲۸: القصص

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله)!»

گفتم: ای أبا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمائی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخریه و مباحات با مردم نمی‌رود، آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و این است اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.»

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْجِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّهَؤُنَّ بِهَا!

قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای أبا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورثُ الحِمَاقَةَ وَالبَلَهَ؛ وَ لَا تَأْكُلَ إِلَّا عِنْدَ الجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللّٰهَ وَ اذْكَرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ: «مَا مَلَأَ أَدَمِي وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ»؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَتُلْتُ لِطَعَامِهِ وَ تُلْتُ لِشَرَابِهِ وَ تُلْتُ لِنَفْسِيهِ.

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آن که: مبادا چیزی را بخوری که بدن اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود: هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفسش.»

وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ أَنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللّٰهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ. وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنِي فَعِدُّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرِّعَاءِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی!

و کسی که ترا شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.»

وَأَمَّا اللّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ، وَإِيَاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا^۱ وَتَجْرِبَةَ؛ وَإِيَاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَخُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدِي إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَاهْرُبِي مِنَ الْفُتْيَا هَرَبِكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلِي رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جَسْرًا!

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدِي عَلَيَّ وَرِدِّي؛ فَإِنِّي أَمْرٌ وَضَيْنٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى^۲

«و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء بپرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبدا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی. و مبدا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری

احتیاط را پیشه خود ساز و از فتوی دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أبا عبد الله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آن که مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.»^۳

^۱ در «أقرب الموارد» گوید: «تَعْتَنِي: أَدْخَلَ عَلَيْهِ الْأَذَى وَ طَلَبَ زَلَّتَهُ وَ مَشَقَّتَهُ؛ يُقَالُ: جَاءَهُ مُتَعْتِنًا أَي طَالِبًا زَلَّتَهُ. وَ فِي السُّؤَالِ: سَأَلَهُ عَلَى جَهَةِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِ؛ وَ رُبَّمَا عُدِّي بِعَلَى

^۲ «بحار الأنوار» طبع حروفی مطبوعه حیدری، ج ۱، ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶ کتاب العلم، باب هفت: آداب طلب العلم و أحكامه، حدیث ۱۷

^۳ روح مجرد، متن، ص ۱۷۶.